

دکتر محمدجعفر یاحقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

شهباز محسنی (نسخوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی)

س ف ن ب قانیه؛

واژه‌ای فارسی در *لسان العرب* و بررسی ویژگیهای زبانشناختی، ادبی و تاریخی آن

چکیده

میان زبانهایی که در حوزه واژگانی بر زبان عربی تأثیر گذاشته و واژه‌های فراوانی از آن به عربی وارد شده زبان فارسی بیش از همه قابل اعتناست و از این رهگذر، عناصر مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی هم فراوان به زبان و فرهنگ عربی راه یافته است. قاموس *لسان العرب* ابن منظور بسیاری از این عناصر را در خود جا داده است. از میان واژه‌های معرب که در *لسان العرب* به کار رفته واژه کمیاب «سَفَنجَقَانِيَه» با پیشینه دراز تاریخی اشنا شود. ما را به خود جلب کرد. در این مقاله با تکیه بر شکل معرب واژه سپنجگانی (= سَفَنجَقَانِيَه) و جستجو در متون تاریخی و ادبی، ضمن ارائه شواهد قاموسی و مراجعه به منابع تاریخی، به پیشینه این واژه و تحولات معنایی آن پرداخته‌ایم. این پژوهش گوشه‌ای از فرهنگ و زبان دیرین ایران را روشن کرده‌است.

کلید واژه‌ها: *لسان العرب*، ابن منظور، زبان فارسی، زبان عربی، واژه‌های معرب، سپنج، سپنجگانی.

درآمد

لسان العرب تألیف علامه جمال‌الدین محمد بن مکرم ابن منظور (۷۱۱-۶۳۰ هـ) یکی از مهمترین و جامعترین قاموسهای عربی است. ابن منظور در تألیف این اثر سترگ، پنج قاموس مهم و مشهور تألیف شده پیش از خود را مبنای کار قرار داده و از آنها فراوان بهره برده است: *تهذیب اللغة* از هری، *المحکم* ابن سیده، *الصحاح* جوهری، *حواشی ابن بری* و *النهاية في غريب الحديث* زالدین ابن اثیر. وی علاوه بر اطلاعات مندرج در آن فرهنگها، چنانکه شایسته یک کار علمی و پژوهشی است، اطلاعات و تحقیقات خود را هم بر آنها افزوده است و با آوردن شواهد، امثال، آیات، احادیث و ابیات فراوان کتاب خود را به صورت دایره المعارفی در حوزه فرهنگ اسلامی درآورده است.

لسان العرب مملو است از اشارات و نمونه‌هایی از فرهنگ، زبان و تمدن ایرانی؛ از واژه‌های فارسی معرب گرفته تا برابر نهاده‌های فارسی واژه‌های عربی، مسائل تاریخی و آداب و رسوم و فرهنگ عامه ایوان و اقوام و اعلام جغرافیایی از جمله نام شهرها، روستاها، محلات، کوهها، رودها، بیابان‌ها و رجال ایرانی اعتقادات دینی و مذهبی مربوط به فریق و ادیان ایرانی و غیره که هر یک از این نمونه‌ها می‌تواند موضوع بحث و تحقیق جداگانه‌ای باشد.

یکی از این موارد قابل ذکر و جستجو، واژه معرب سَفَجْقَانِيَه است. این واژه نه در ذیل ماده «س.ف.ن.ج»، که در ضمن توضیحات مربوط به واژه هَرَانَه «آمده استاصو لا در فرهنگها و لغتنامه‌های عربی و فارسی چنین مدخلی به نظر نرسید.

برای طرح موضوع عین عبارت ابن منظور را در این جا می‌آوریم:

والحُرُوفُ الْمُضَمَّةُ وَالتَّخْفِيفُ فِيهِ الْجِلْبَانِيُّ النَّجِيُّ بِأَمْرِهِمْ هَلُمَّ اللَّيْثُ قَوْلُ اللَّاحِ الصَّايِبِ فَ
 حَتَّى وَحَتَّى؟ أَي كَيْفَ هَلُمَّ؟ وَفِي قَلْبِهِ عَلَيْهِ حُرُوفٌ مُضَمَّةٌ قَالُوا تَسْمَى
 نَجْلِيَّةً فِي الْعَجَمِ فِي أَوْلَادِهِمْ الَّذِي اسْتَعْتَبُوا بِمَلْنِدُ وَ الضِّيَاعِ مَا اسْتَحْقَقُوا حُرُوفَهُ. قَالَ
 ابْنُ سَيِّدٍ الْحُرُوفُ الْمُضَمَّةُ الْعَرَبِيَّةُ الْعَجَمِيَّةُ أَوْلَادِهِمْ الَّذِي اسْتَعْتَبُوا بِمَا اسْتَعْتَبُوا مَرَاكِدُ وَ
 الضِّيَاعِ؛ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: هَذَا كَلِمَةٌ خَفِيَّةٌ فَلَا أَيْ عِلَّةٌ عَالَةً.
 وَالسَّفَجْقَانِيَّةُ كَانَ لِلْعَرَبِ الْعَجَمِيِّ بَطْنًا نَزَلُوا بِهَا صِلًا أَوْ كَلِمَةً وَابْنُ سَيِّدٍ هَرِيمُ
 الْجَبْرِ شُرَافِدَاذُ الْجَوْمَاعَا بَوَالِيهِمْ دَوْرٌ أَلَمْ يَ نَاحِيَةُ حُرُوفِ (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۳/۱۵۸).

(ترجمه: زانه به خانواده اطلاق می‌شود که مرد (یا سرپرست خانه) به فکرشان باشد و غم‌شان را به دل داشته باشد. لیث گوید: مرد به دوستش گوید: خدم و عیالت (=حزانه‌ات) چگونه‌اند؟ یعنی آنانکه غم‌شان را داری چگونه‌اند؟ و در دلش شایسته (=حزانه) توست. در ادامه می‌گوید: بلیه حُرُوفِ سَفَجْقَانِيَّةُ عرب بر عجم هم گفته می‌شود که در بدو ورود اعراب به سبب آنان، [ایرانیان] از جهت خانه و اموال دچار غم و اندوه می‌شدند.

ابن سیده می‌گوید: زانه ورود اعراب است بر عجم در بدو فتوحاتشان که [ایرانیان] به سبب آن از جهت خانه و اموالشان دچار غم بودند. ازهری می‌گوید: اینها همه به تخفیف حرف «زاء» و بر وزن فُعَالَه است. سَفَجْقَانِيَه، شرطی بود از سوی عرب بر ایرانیان خراسان که طبق آن هرگاه شهری به صلح

گرفته می‌شد مردم آن شهر متعهد می‌شدند که سپاهیان عرب را - در صورتی که به تنهایی یا دسته جمعی از آن شهر عبور کنند - به مهمانی نزد خود ببرند و تا رسیدن به ناحیه‌ای دیگر، آذوقه‌ی مورد نیازشان را تأمین کنند).

از آنجا که واژه سفنجقانیه و توضیحی که در باره آن آمده در این متن، شاذ و غریب می‌نمود برای روشن شدن آن لازم دیدیم که به منابع مختلف عربی و فارسی از کتب تاریخی گرفته تا فرهنگها و دیوانهای اشعار و متون کهن نثر رجوع کنیم؛ و اینک حاصل این جستار:

وجه یا وجوه اشتقاق و معنای واژه سفنجقانیه

ظاهر آن نخستین بار علامه قزوینی حدس زده است که این واژه فارسی است. وی در یکی از یادداشت‌هایش نوشته‌است: سفنجقانیه کلمه‌ای فارسی است (قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۲۴/۶).

گمان ملآن است که سفنجقانیه، معرب واژه ایرانی سپنجگانی باشد که خود از دو بخش سپنج + گانی تشکیل شده است؛ به دلایل زیر:

۱. در لسان‌العرب به نقل از جوهری، لغت‌دان معروف، آمده‌است که: الجیم و القاف لایجتمعان فی کلمه واحدن کلام العرب إلا أن یكون مع برأ (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۱۷۱/۲).

۲. نمونه‌های فراوانی از تبدیل واج «پ» به «ف» در تعریب وجود دارد. از این رو سپنج در تعریب سفنج شده است چنانکه اذی شیر در توجیه آن نوشته است: ولسفنج مع ربعن سپنج و هو مرکب من سه ای ثلاثه و من پنج ای خمسة و طلق علی میلکون قلی بل المدد (ذی شیر، ۱۹۰۸: ۹۱). البته توجیه و تفسیر ادی شیر در اینکه سپنج برگرفته از عدد سه و پنج است چنان که خواهیم دید عامیانه و خطاست.

۳. «قانیه» که بخش دوم یا پسوند آن است معرب «گانی» پسوند صفت نسبی ساز است که در آخر اسامی و صفات و اعداد می‌آید و مفهوم اتصاف و نسبت را به کلمه می‌دهد؛ مانند بازارگانی، بازرگانی، بیستگانی (=مواجبی که سالی چهاربار به لشکر داده می‌شد)، دوستگانی، مزدگانی، هفتصدگانی، هزارگانی، پانصدگانی، رودگانی و دایگانی.

۴. تبدیل «گ» به «ق» در تعریب نیز امری عادی است مثلاً دهقان (دهگان) و قریز (زیز) = مرهک سار و محیل (کیا، ۱۳۵۵: ۳۶۲).

۵. این امکان هست که سپنجگانی ابتدا سفنجکانی (یا سفنجکانیه) شده باشد؛ یعنی ابدال واج «گ» به قول عربها به «کاف فارسی» که مصادیق فراوانی از این ابدال در قواعد تعریب یافت می‌شود؛ استبرق (=جامه حریر) که معرب استبرک است یا قرمیسین که معرب کرماشان [کرمانشاه] و قیقائوس که معرب کیکائوس می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل همین واژه‌ها).

سپنج در اصل واژه‌ای استند سغدی و سغدی یکی از شاخه‌های زبانهای ایرانی میانه شرقی است که از قرن اول تا سیزدهم میلادی در گستره جغرافیایی عظیمی، از دریای سیاه تا چین، مردمانی ایرانی تبار بدان تکلم می‌کردند. آثار مکتوب این زبان، که از نواحی نزدیک سمرقند تا یکی از برجهای داخلی دیوار بزرگ چین و از مغولستان شمالی تا دره علیای رود سند در شمال پاکستان کشف شده، گستره جغرافیایی آن را در آسیای میانه، و نفوذ فرهنگی این زبان را از قرن دوم تا سیزدهم میلادی نشان می‌دهد (قریب، ۱۳۷۴: یازده). در فرهنگ سغدی برای واژه سپنج معانی اقامتگاه، استراحت‌گاه و مهمانسرا آمده است (قریب، ۱۳۷۴: ذیل واژه سپنج). برهان قاطع هم سپنج را «مهمان» و «خانه عاریتی» گرفته که اغلب در مفهوم کنایی آن که دنیا باشد به کار می‌رود، شواهدا ل بر این معنی در شعر فارسی کم نیست:

۱. در مفهوم مهمان:

در کارنامه اردشیر بابکان از امروچ اسلمت نچ «نچ ف رماییت داز - ن» (امروز اسپنج فرمایید دادن) (۱۳۵۴: ۶۸). «نچ» در مینوی خرد به معنی مهمانی به کار رفته است (تفضلی، ۱۳۴۸: ۳۱).

به بازارگان گفت: ما را سپنج توان کرد، کز ما نبینی تو رنج

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۷/۳۷۱)

کدیور بدو گفت زین در مرنج که در خان من کس نیابد سپنج

(همان: ۷/۳۶۱)

۲. در مفهوم عاریت:

چه بندی دل اندر سرای سپنج چه یازی به رنج و چه نازی به گنج

(همان: ۳/۱۰۸)

بیخش و بخور هرچ آید فراز بدین تاج و تخت سپنجی مناز

(همان: ۷/۴۰)

۳. در مفهوم دنیا:

به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست

(رودکی، ۱۳۸۰: ۱۵)

همچنین ترکیباتی چون سپنج‌خانه، سپنج‌سرا، سرای سپنج، سپنج‌کردن (گذران کردن)، سپنج‌گاه، سپنجی، سپنجی‌سرا (دنیا) در فرهنگها آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سپنج»). در کتاب ذیل فرهنگهای فارسی نیز نمونه‌های دیگری از ترکیبات مربوط به سپنج با شواهد آن آمده است:

- سپنج گرفته (جای گیر، مقیم):

حسن بصری گفت **مؤید**: اگر نه ابدالاندی بر روی زمین سپنج گرفته، اکنون خلق همه تباه شدند (منتخب رونق المجالس، ۱۳۵۴: ۱۴۰).

- سپنجگان (باشنده، به سربرنده، اقامت کننده):

اوی، آن خدای است که کرد شما را پسینیان و سپنجگانان [=خلائف] در زمین از پس هلاک امتان گذشته (قرآن موزه پارس، ۱۳۵۵: ۱۸۵ ترجمه آیه ۳۹ سوره فاطر).

- سپنجگانی (آرام جای، بودن گاه)

و نیست هیچ جمبنده‌ای در زمین، مگر بر خداست روزی آن، و می‌داند [الله] جای آرام آن و جای سپنجگاز ی آن (میبدی، ۱۳۶: به نقل از رواقی، ۱۳۸۰: ۲۱۴).

- در تفسیر شتقشی ترکیب سپنج دهد در برابر **سپنج** - «آمده است **سپنج** و فی الأرض

اعراف/۱۲۹) (او شما از پس ایشان سپنج دهد اندرین زمین او آنگه نگرند تا چگونه فرمان بردار باشید وی را) (تفسیر شتقشی، ۱۳۵۵: ۱۹۲).

- در کشف الأسرار آمده: موسی آواز داد که من یکی غریب ام مرا امشب سپنج دهید به غربت اندر (میبدی، ۱۳۶۱: ۳۰۴۷؛ به نقل از رواقی، ۱۳۵۰: ۲۶۳).

- گفت برخیز و در باز کن و این غریب را سپنج ده (ترجمه تفسیر طبری، به نقل از رواقی، ۱۳۵۱: ۳۴).

- در آداب الحرب والشجاعة آمده است: و رعایا را آسوده دارد و لشکریان را نگذارد که در خانه رعایا نزول کنند و سپنج سازند مگر به دستوری ایشان (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۴۴۵).

در دو نسخه خطی از حدیقه الحقیقه حکیم سنایی یکی مربوط به سده ۶ و ۷ که در کتابخانه اسعدافندی استانبول نگهداری می‌شود و دیگری متعلق به نیمه دوم سده ۶ موسوم به نسخه‌ی کابل که در سال ۱۳۵۶ به صورت عکسی چاپ شده، ترکیب «سپنجی نویس» در بیت زیر به کار رفته است:

چیست عقل اندرین سپنج سرای جز سپنجی نوی سرخ ط‌ خدای

سپنجی نویسنده در فرهنگهای فارسی نیامده و معنای آن به درستی بر ما روشن نیست اما فحوای بیت حاکی از آن است که با سپنج به معنی جا یا کار موقت ارتباط دارد.

گویا تنها متن فارسی چاپ شده و در دست که ترکیب سپنجگانی را در خود دارد تفسیر کشف الأسرار و عده الأبرار رشیدالدین میبیدی است که در ترجمه *بیت* (هود/۶) - چنانکه ذکر شد - نوشته است: می داند [الله] جای آرام آن و جای سپنجگان *ی* آن. در این عبارت سپنجگانی برابر نهاده *عَوَّه* به معنی قرار گرفتن جنین در رحم مادر است در تقابل با مفهوم مستقر. در جای دیگری هم از کشف الأسرار ترکیب سپنج دادن به معنای جای دادن آمده است (میبیدی، ۱۳۶۱: ۳۴۹/۴).

اکنون با این نمونه‌ها و شواهد به واژه *رَب* «سفنجانیه» برمی گردیم که ابن منظور آن را در ارتباط با قضایای مربوط به فتح خراسان ذکر کرده است.

بر اساس گزارش مورخان در جریان فتوحات اسلامی در خراسان بین مسلمانان و اهالی مرو مصالحه‌ای صورت گرفت مبنی بر آنکه با پرداخت مال و جا دادن به سپاهیان اسلام در منازلشان جان مردم حفظ شود. یعقوبی نوشته است *سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ دَانَ بِرَأْسِهِ لِمَنْ دَانَ بِرَأْسِهِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، دَانَ بِرَأْسِهِ لِمَنْ دَانَ بِرَأْسِهِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ»* و مائنی *ألف أوقيل و ي ألعمر و س سمل و غى هلم لار* یعقوبی، ۱۹۶۰: ۱۶۷/۲. و از آنجا که سپاهیان عرب در واقع برای چند روزی موقت، مهمان اهالی شهرهای خراسان می شدند تا رسیدنشان به دیگر شهرها تأمین مایحتاج سپاهیان مسلمان برعهده مردم این شهر بود. به این رسم یا تعهد با توجه به مفهوم موقتی بودن آن و مهمان بودن آنان «سپنجگانی» یا به قول ابن منظور سفنجقانیه اطلاق می شد که ماجرای آن در دیگر منابع تاریخی در ذکر حوادث مربوط به سال سی و یک هجری ذکر شده است. البته مورخان واژه سپنجگانی یا سفنجقانیه را به کار نبرده‌اند اما عبارتی را که ذکر کرله دقیقه ا به همین مفهوم اشاره می کند. برای نمونه بلاذری چنین گزارش می کند که مرزبان مرو و شاهجان کس فرستاد و طلب صلح کرد و جزء شرایط صلح آن بود که برای مسلمانان از لحاظ مسکن گشایش پدید آورند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۵/۲).

گفتنی است که مهمان کردن سپاهیان اسلام از سوی اهل مدینه عنوان فصل خاصی در کتابهای مربوط به احکام اهل ذمه را تشکیل می دهد. برای نمونه در کتب مربوط به این احکام آمده است که *يَلْبَسُ مَا نَبِيُّكُمْ إِذْ كُمْ مَلَأْسِ رُ سَيْطِلِ هِ نَرَاهِدِ دُ و ن ط عِم هُ ثَلَاثِيَا مِ* (ترتون، بی تا: ۱۱). یعنی اهل ذمه موظف‌اند که رهگذران مسلمان را تا سه روز مهمان کنند و از نوع غذای متوسطی که دارند به آنان بدهند. پیشتر نیز عمر بن خطاب _ که بیشترین فتوحات اسلامی در زمان خلافت وی صورت

گرفت _ مهمان شدن در خانه‌های اهل جزیه را تنها یک شبانه روز جایز دانسته بود و بیشتر؛ جَعَلَ لِعَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِجَلَّى اللَّهُ وَادَّيْلَعَى أَهْلَ الْجَدِيدِ يَوْمَ الْيَوْمِ أَ يَوْمَ يُلِغَةُ لَيْلِي ثُمَّ وَدَّ بِهٖ مُبَلِّغِينَ قِيَمَةَ ١٩٨١ م.
(٧٨١/٢).

اشاره به واقعه فتح مرو و «سپنج گرفتن» سپاه اسلام در منازل اهالی این شهر

در زین الاخبار مشهور به تاریخ گردیزی در ذکر مَلِزَ بْنِ أَحْمَرَ بْنِ عَثْمَانَ مَرْمِرُ بْنُ أَحْمَرَ رَا بِهٖ خِرَاسَانَ فَرَسْتَادَ، وَ او مَعْمُورِ بْنِ سَفِيَانَ الْبِشْكِرِيُّ فَرَسْتَادَ تَا بِرَقَدُ نَدُو [كهن دژ] رَو نَمَاز كَرْدَ وَ چَند گَاه مَلِزَ بِنَ مَخْرَاسَانَ بَمَانَدَ وَ سَپِنَجَ گِرِفْتَنِ خَانَهَاءَ مَرْدَمَانِ مَر لَشْكِرِيِّ رَا او رَسْمِ اَوْرَدَهُمُ بَیْرُ فَرَمُودُ تَا هَمَّةَ لَشْكِرِيَانَ سَلَاحَ پُوشیدند و شمشیر اللَنْدِ نَهَبِسِيَارَ مَرْدَمَ از مَرُوبَكَ شُتِنْدَ وَ بِسِيَارِ خَانَهَاءَ غَارَتِ كَرْدَنِدَ تَا هَمَمَرْدَمِ شَهَرِ گِرْدَ اَمْدَنْدَ وَ كَسَانَ اَنْدَرِنَ مِيگِرْدَنِدَو مَالِي بِيذِرْفَتَنَدَ وَ اَز اَمِيرِ عَذْرِ خَوَاسْتَنْدَ تَا لَشْكِرِيَانَ رَا فَرُودِ دَاشْتَ وَ اَنْ فَتَنَهَ بَنَشَسْتِ وَ اَز بِسِ اَنْ لَشْكِرِيِّ رَا سَپِنَجَ گِرِفْتَنِ رَسْمِ گِشْتِ (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۶۱) حَبِيبِي، كِه او نِيَزِ بِيَشْتَرِ زَيْنِ الْاَخْبَارِ رَا تَصْحِيحِ كَرْدَه بُوَد سَپِنَجَ رَا بِرَاسَاسِ نَسْخَه اِي كِه در اَخْتِيَارِ دَاشْتَه بِه اَشْتَبَاهِ بَسِيَجِ خَوَانَدَه بُوَدَه اَسْت (گردیزی، ۱۳۳۷: ۱۰۲) كِه در تَصْحِيحِ جَدِيدِ چنانكه گذشت اصلاح شده است.

از این رو تکیه بر شکل معرب واژه در لسان العرب این منظور و نیز دیگر اطلاعات زبانی و تاریخی موجود در منابع روشن می‌سازد که واژه سپنج از واژه‌های دیرین فارسی بوده و بلا از سَعْدِی آمده است و «سپنج گرفته» به معنای مقیم و جایگیر است.

و چنانکه از متون برمی‌آید هرگاه سپاهی آهنگ جایی می‌کرد و همراه آنان خیمه و بار و بنه کافی نبود در خانه‌های مردم فرود می‌آمدند. این مثال از شیرازنامه دلیل دیگری است بر این نظر، «چون دیالمه در خطه شیراز مقام کردند کثرت سپاه و حشم، مزاحمت شیرازیان می‌نمودند و نزول در خانه‌های ایشان می‌کردند» (شیرازنامه، عکس نسخه آستان قدس شماره ۸۹۵۸ ورق ۲۲؛ به نقل از رواقی، ۱۳۵۰: ۲۶۳).
واژه سپنج و بعضی اشکال و مشتقات آن که اکنون در زبان فارسی غریب می‌نماید در گذشته‌ها به عنوان اسم خاص بر بعضی جاها همچون روستاها، قلعه‌ها، کاروانسراها اطلاق می‌شده است که نام آنها در بعضی متون آمده است؛ برای نمونه:

فام شهر معروف نشنوده ام مگر سپنج. شهر کی باشد از اعمال کرمان بر راه سیستان
(اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۸۵).

در تاریخ بیهقی نیز از قلعه‌های سپنج یاد شده است؛ در این عبارت: «وبنه‌ها و عزیزان و خداوندزادگان که به قلعه‌های سپنج بودند به‌غزنین بازآمدند (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۰۳).

مؤلف حدود العالم نیز در توضیح مربوط به «بالس» در خراسان می‌نویسد: «ناحیتی است اندر میان بیابان، جایی بسیار کشت و برز و کم نعمت است اندر وی شهرهاست چون: سفنجایی، کوشک...» (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۰۴).

گفتنی است در نقاطی از ایران جاهایی وجود دارد که به سپنج موسوم بوده‌است. برای مثال سبنج یا اسفنج در جنوب جاجرم سر راه بسطام (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۱۸). یاقوت هم از روستایی به نام سبنج نام می‌برد که از روستاهای لرغیا ن نیشابور بوده است (یاقوت حموی، ۱۹۷۵: ۱۸۶/۳).

در استان سمنان از رباط سپنج که بر سر راه ابریشم و محل استراحت و اقامت موقت کاروانیان بوده است یاد کرده‌اند (کریمی، ۱۳۸۴: ۲۲۵/۹).

در تاجیکستان و سایر نواحی آسیای میانه که جزو حوزه فرهنگی خراسان بزرگ بوده تعدادی نام‌های جغرافیایی به چشم می‌خورد که ریشیمی زبانشناسانه و تاریخی آنها به روش‌تر شدن این بحث کمک می‌کند. برای مثال از روستای اسپسار بر سر راه ابریشم در دوازده کیلومتری خجند یاد کرده‌اند که رباطی بزرگ برای استراحت کاروانیان در آن قرار داشته داشته است. بنا به نظر مؤلف خجندنامه ریشه اسپسار با سپنج و سپنج یکی است و سه مُدِها مهمان‌خانه‌های خود را «اسپنجه» می‌نامیدند (میربابا، ۱۹۹۴: ۲۴).

غیر از این مورد، جاهای دیگری هم با نام‌های اسپره، اسفزار (اسپزار)، اسپره، اسپنجاب و اسپانی در تاجیکستان وجود دارد که همگی احتمالاً می‌توانند با واژه سپنج ارتباط داشته باشند (همان، ۳۵).

واژه سفنج (سپنج) ی به زبان عربی راه یافته و آیفوذ آن در زبان عربی صرفاً پس از اسلام و در جریان فتوحات اسلامی بوده است یا اینکه پیش از آن هم سابقه داشته است؟ در تحقیقی که اخیراً صورت گرفته به نقل از لغت‌نامه‌ی تلگدی (Tēlēgdi) با آوردن شکل‌های متفاوت واژه مورد بحث در زبان‌های آرامی از جمله تلمودی (aevsPina = مهمانسرا) سریانی (aspna) مندائی (spinna) و غیره نشان داده‌اند که ورود واژه سپنج به این زبانها به پیش از اسلام مربوط می‌شود (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

محتمل است این پیوندهای فرهنگی پس از رهایی یهودیان از اسارت بابل، توسط کوروش کبیر در سده‌ی ششم پیش از میلاد بوده باشد که در فرایند آن، آثار و متون یهودی به شدت از آثار و باورهای زردشتی متأثر گردید (معین، ۱۳۶۷: ۲/۴۹۹).

در کتاب *ذیل فرهنگهای فارسی هم اشکال پارتی میانه، پازندی، سغدی، بودایی، مانوی، مسیحی، ارمنی، سریانی و آرامی واژه‌ی سپنج نشان داده شده است* (رواقی، ۱۳۸۱: ۲۱۴ و ۲۱۵).

جمع بندی

بر پایه‌ی این جستار، سرگذشت واژه‌ی عربی شده‌ی سفنجقانیه و ریشه و مشتقات مختلف آن که در متون آمده‌است و پیوند آن با مسائل مختلف زبانی و تاریخی در حد امکان روشن شد و بیان گردید که این کلمه اصلاً از واژه‌ی سغدی سپنج گرفته شده‌است به معنای جای موقت با پسوند «انی» که در عربی به صورت قنیه معرب شده است. این کلمه در ترکیبات مختلف در زبان پارسی باقی مانده که در همه مفهوم موقتی بودن هست. وجود اسامی جغرافیایی در نواحی مختلف حوزه‌ی فرهنگی خراسان، نشان می‌دهد که این نواحی احتمالاً جایگاههای موقتی بوده‌است که بعدها گسترش یافته و به صورت آبادی یا شهر درآمده است و بالاخره همه چیز حاکی از آن است که این کلمه از گذشته‌های دور وجود داشته و پیش از اسلام به زبان عربی وارد شده است.

کتابنامه

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی؛ تهران: توس، ۱۳۷۴.
۲. ابن قیّم الجوزیه، محمد بن ابی بکر؛ حکام أهل الذمّة مخفّف مقوعلاً حق حواشیه صبحی الصالح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۱.
۳. ابن منظور؛ لسان العرب؛ تصحیح علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸.
۴. ذی شیر؛ معجم الفاظ الفارسی بمعربیه؛ بیروت: ۱۹۰۸.
۵. انوری، حسن؛ فرهنگ سخن؛ تهران: سخن، ۱۳۸۳.
۶. اصطخری، ابواسحق ابراهیم؛ مسالک و ممالک؛ به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۷. بلاذری، احمد بن یحیی ابن جابرقحوق البلدان؛ ترجمه مقدمه و تحشیه محمد توکل، تهران: نقره، ۱۳۳۷.
۸. بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی؛ تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳.
۹. ترتون، اس؛ کتاب أهل الذمّة فی الإسلام؛ ترجمه و تعلیق حسن حبشی، بیروت: دارالفکر العربی، بی تا.
۱۰. تفضلی، احمد، واژه نامه مینوی خرد؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۱۱. حدود العالم من المشرق الی المغرب؛ تصحیح منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
۱۲. خلف تبریزی، محمد بن حسین؛ برهان قاطع؛ تصحیح دکتر محمد معین، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱.
۱۳. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. رودکی؛ دیوان شعر رودکی؛ پژوهش، تصحیح و شرح جعفر شعار، تهران: قطره، ۱۳۸۰.
۱۵. رواقی، علی (با همکاری مریم شمسی)؛ ذیل فرهنگهای فارسی؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۱.
۱۶. _____؛ "نقدی بر تاریخ گردیزی"، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۸، شماره ۱، ۲۵۸-۲۷۰.
۱۷. فخرمدبر، محمد بن منصور؛ آداب الحرب والشجاعه؛ تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: اقبال، ۱۳۴۶.
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)؛ به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۳.
۱۹. قرآن قدس (ترجمه قرآن موزه پارس)؛ تصحیح علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۲۰. قریب، بدرالزمان؛ فرهنگ سعیدی (سغدی - فارسی - انگلیسی)، تهران: فرهنگان، ۱۳۷۴.
۲۱. قزوینی، محمد؛ یادداشتهای قزوینی؛ به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۲۲. کارنامه اردشیر بابکان؛ آوانویسی و ترجمه فارسی بهرام فروشی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۲۳. کریمی، اصغر؛ «جاده ابریشم»؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۴. کیا، صادق؛ واژه های معرب در صراح؛ تهران: فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲.

٢٥. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود؛ تاریخ گردیزی؛ به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ١٣٨٤.
٢٦. _____؛ تاریخ گردیزی؛ تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ١٣٣٧.
٢٧. گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم / تفسیر شتقشی؛ به اهتمام و تصحیح محمد جعفر یاحقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ١٣٥٥.
٢٨. لسترنج، گای؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛ ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٣٧.
٢٩. معین، محمد؛ مجموعه مقالات (ج ٢)؛ تهران: انتشارات معین، ١٣٦٧.
٣٠. منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین؛ تصحیح احمد علی رجایی، تهران: دانشگاه تهران.
٣١. میبدی، رشید الدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛ تصحیح علی اصغر حکمت؛ تهران: امیرکبیر، ١٣٦١.
٣٢. میربابا، عبدالله؛ حنڈنامه؛ ترجمه از روسی به فارسی رحمن رجبی یزدان پناه، دوشنبه: میراث، ١٩٩٤.
٣٣. ولف، فریتس؛ فرهنگ شاهنامه فردوسی؛ تهران: اساطیر، ١٣٧٧.
٣٤. یاقوت حموی معجم البلدان؛ بیروت: دار صادر و دار بیروت للطباعة و النشر، ١٩٥٧.
٣٥. یعقوبی، احمد بن اسحاق؛ تاریخ یعقوبی؛ بیروت: دار صادر، ١٩٦٠.